



مصراط

## دکارت و سوپژکتیویسم

**کتاب غرب‌شناسی هادی رزمجویی\***

از تأثیرگذارترین فیلسوفان غرب، رنسه دکارت فیلسوف و ریاضیدان فرانسوی است تا آن جا که وی را پدر فلسفه جدید نامیده‌اند. عوامل زیادی باعث شد دکارت شایسته چنین عنوانی گردد که شاید مهم‌ترین آن بنیانگذاری خودبنیادی بشر یا «سوپژکتیویسم» می باشد. در این شماره ضمن معرفی و تبیین خاستگاه سوپژکتیویسم، به بررسی نتایج و پیامدهای آن در فلسفه و به تبع آن در علم و تکنولوژی می پردازیم.

■ **می اندیشم پس هستم**

در اوایل قرن هفدهم که دکارت به نگارش افکارش می پرداخت، حدود دو قرن می گذشت که اسلاف وی فلسفه مدرسی را از اعتبار انداخته بودند و چون فلسفه جدید بدید نیامده بود، بی‌اعتمادی و شک را به خود فلسفه سرایت داده بودند. دکارت در این فضای مبهم، تردیدآمیز و آشفته سنت مدرسی در جست‌وجوی مبنایی یقینی برای معرفت است. وی تحت تأثیر آرای مونتئی در لافلسی در حالی تحصیلات خود را به پایان رساند که بیش از پیش خود را گرفتار شک و خطا می دید ولی این شک نخستین گامی بود که او باید در این راه برمی داشت. دکارت تصمیم گرفت خانه آگاهی‌ها و دریافت‌های خود را در آتش شک بسوزاند و در هر چه که شک در آن راه دارد شک کند تا شاید بتواند مبنایی یقینی برای معرفت بیابد. او این حقیقت یقینی را با «cogito, ergo sum» یعنی «می‌اندیشم (شک می‌کنم، پس هستم» پیدا کرد، یعنی در هر چیز که شک کنیم در اینکه دارم شک می‌کنم، نمی‌توانم شک کنم. پس باید «من» شک‌کننده وجود داشته باشد تا بتواند شک کند. وجود من در خود فعل شک متجلی است، بنابراین دکارت راه خود را با شک آغاز می‌کند و در نتیجه من را یقینی‌ترین وجود می‌یابد و آن را مبنای نظام فلسفی خود قرار می‌دهد و سپس به اثبات خدا و سایر موجودات می‌پردازد.

■ **انسان به جای خدا**

دکارت با مبنا قرار دادن انسان مسیر فلسفه را دگرگون ساخت. کانون این دگرگونی «من» است. هر چند به واسطه همین من خدا اثبات می‌شود ولی این من مقدم بر خداست. متفکران الهی همانند دکارت «من» را یقینی‌ترین وجود می‌دانستند ولی در من متوقف نمی‌شدند و به خود برتر من یعنی خدا می‌رسیدند و آن را مبنای یقین قرار می‌دادند ولی دکارت انسان و اندیشه عقلانی انسان را به عنوان تنها سوژه (فاعل شناسایی) می‌کند که هر چه غیر خود حتی خدا را بزه (متعلق شناسایی) می‌بیند، بنابراین همه چیز باید از دریچه نگاه او تعریف شود.

چنین انسانی دیگر جانشین خود راوی زمین نیست بلکه علیه خدا شوریده است و اینک خود خداست! خدای دکارت «رب» نیست و نقشی در تدبیر عالم ندارد و خالق مداوم همه چیز نیست. خدای ساخت‌سازی است که بعد از خلق سیاحت، دیگر کاری به آن ندارد. به گفته پاسکال «غرض دکارت در سراسر فلسفه‌اش این است که خدا را برکنار کند، چون او را فقط برای همین می‌خواهد که کلتگری به عالم بزند و آن را به حرکت در آورد و گرنه احتیاجی به خدا ندارد.» این سیر تنزل خدای‌نامه می‌یابد و کانت خدا را جزو اصول موضوعه‌ای می‌داند که صرفاً برای برقراری قانون اخلاق لازم است و در نهایت نیچه به این نتیجه می‌رسد که خدا مرده است. از این منظر فریاد نیچه که خدا مرده است جز این نمی‌تواند باشد که انسان مرده است، در واقع باید گفت انسان عاصی که تصور می‌کرد می‌تواند در دایره‌ای بدون مرکز زندگی کند، مرده است. در حقیقت خدایی که نیچه می‌گوید مرده است، خدای بقراطی است که نیچه می‌داند و در نهایت نیچه می‌کند زیرا خدایی که نقشی در عالم ندارد، مرده است. هایدگر در گفت‌وگویی که بارزنامه اسپیکال آلمان انجام می‌دهد در

■ **پاداداشت عبدالله بیننده\***

انتقاد را به یک اعتبار می‌توان، توان تشخیص سره از ناسره و درست از نادرست دانست و تفکر انتقادی، گونه‌ای از تفکر است که به دنبال تمییز دادن درست از نادرست در یک متن است و متن نیز اعماق است از گفتار، نوشتار، فیلم و غیره.

نگاه منتقدانه آن گاه که با جاشنی انصاف همراه گردد، همکار می‌تواند ریل گذاری برای ایجاد یا احیای علم در یک جامعه و حوزه تمدنی گردد.تفکر سعی دارد تا ابعاد و زوایای پنهان و آشکار یک متن را بازکشف و با راهیایی به ابعاد آن متن است که تفکر خلاق شکل می‌گیرد و همین تفکر خلاق است که زاینده و عامل رشد طرح‌ها و ایده‌های نو می‌گردد.

نگاه منتقدانه،نگاهی است که از دواویه نگاه‌افراطی به دور است؛هم از نگاه متحجرانه و واپس روانه که خواهان طرد کلی علم موجوداعم از انسانی، تجربی و پایه‌است و هرگونه نوری را با چوب بدعت می‌راند و چوب تفکر بر سر عالمان می‌کوبد و داعیه‌الاحققی سر می‌دهد و هم از نگاه متجددانه که وادادگی و خود باختگی را در برابر علم موجود به‌انحای مختلف تبلیغ می‌کند. این دسته از این جهت که سبب فروستگی تفکر می‌شوند و انتقاد به نظریات موجود در ناشی از نگاه ایدئولوژیک و گاه ناقهمی منتقدان می‌دانند

اسلام می‌خواهد تمام علوم چه علوم طبیعی باشند و چه علوم غیر طبیعی باشد آنکه تمام اینها مهار شود به علوم الهی و برگشت به «توحید» بکند.

امام خمینی (ره) – صحیفه نور، ج ۵ ص ۳۳

## پیوند این نگاه دکارت که هدف علم تسلط بر طبیعت است با این سخن بیکن که «با انجام آزمایش‌ها می‌توانیم طبیعت زنانه را برای بیان اسرارش شکنجه دهیم.» تخریب بی‌رویه طبیعت و مشکلات زیست‌محیطی است که گریبانگیر انسان امروز و فردا می‌باشد. طبق آموزه‌های دینی طبیعت موجودی زنده است که می‌توان در تعامل با آن و در تعامل با هر شیء حقیقی، با باطن آن ارتباط برقرار کرد و به جای در حجاب بردن طبیعت آن را به انکشاف درآورد تا طبیعت خود را از های خود را ظاهر سازد

اهتمام اصلی فلسفه اروپایی را از وجودشناسی به معرفت‌شناسی تغییر داد. از آن پس دامنه معرفت حتی اگر به دورست‌ترین کپکشان‌ها کشیده می‌شد، ریشه در می‌اندیشم داشت.»

در حکمت متعالیه معرفت‌شناسی در ضمن هستی‌شناسی است و از آن جدایی‌ناپذیر است و برخلاف معرفت‌شناسی دکارت که از یک سو فاعل شناسا را به عقل استدلالی و متعلق شناسایی را به ماده تقلیل داده‌اند، معرفت ذو مراتب است. نه فقط واقعیت یا وجود مراتب متعددی دارد که از سطح مادی تا ذات حق که خداوند است، گسترده شده بلکه واقعیت ذهنی یا آگاهی هم مراتب مختلفی دارد که در نهایت به خود مطلق می‌رسد.

■ **اربابان زمین و تسخیر طبیعت**

هدف دکارت از علم با مبنا قرار دادن من اندیشنده که یقینی‌ترین وجود است، رسیدن به یقین بشری است و همچنین با محور قرار دادن من اندیشنده‌ای که همه چیز را بزه این من می‌داند در بی تسلط بر طبیعت است. در حقیقت سوپژکتیویسم با این سخن دکارت که «ما باید اربابان زمین شویم» به حقیقت می‌پیوندد. انسان به جهت سوژه بودن قدرت تسلط بر موجوداتی را که اینک ایزه‌های او هستند را یافته است. در این صورت عالم باید با میل‌های من هماهنگ شود. حال اگر نظام طبیعی عالم نتوانست جواب میل‌های انسان را بدهد، اقتدر نظام طبیعی عالم را تغییر می‌دهد تا مطابق میل‌های او گردد. پیوند این نگاه دکارت که هدف علم تسلط بر طبیعت است با این سخن بیکن که «انجام آزمایش‌های می‌توانیم طبیعت زنانه را برای بیان اسرارش شکنجه دهیم» تخریب بی‌رویه طبیعت و مشکلات زیست‌محیطی است که گریبانگیر انسان امروز و فردا می‌باشد. متفکران غربی نیز در کتاب‌ها و مقالات زیادی از جمله کتاب «کوچک زیاست» و «زندگی در عیش، مردن در خوشی» در مورد نابودی زمین و محیط زیست هشدار داده‌اند.

طبق آموزه‌های دینی طبیعت ساخته دست بشر نیست بلکه سراسر عالم ساخته صانع حکیم است. طبیعت موجودی زنده است که می‌توان در تعامل با آن و در تعامل با هر شیء حقیقی، با باطن آن ارتباط برقرار کرد و به جای در حجاب بردن طبیعت آن را به انکشاف درآورد تا طبیعت خود را از های خود را ظاهر سازد ولی با نگاه سوپژکتیو به عالم، طبیعت موجود مرده و بی‌جان است که هرگونه دخل و تصرف در آن آزاد است.

منابع:

۱- کاپلستون فریدک، ۱۳۷۹، «دکارت»، ترجمه علی کرباسی‌زاده‌افشاهی، چ اول، تهران، مؤسسه انتشارات مدینه، مرکز پژوهش و نشر فرهنگی.
۲- ژرژ رنه، ۱۳۶۵، «سیطره کمیت و علائم آخرالزمان»، ترجمه علی محمد کاردان، چ دوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۳- یلسون، اتین، ۱۳۸۰، «نقد تفکر فلسفی غرب از قرون وسطی تا اوایل قرن حاضر»، ترجمه احمد احمدی، چ اول، تهران، سمت.

\***کارشناس ارشد فلسفه علم دانشگاه اصفهان**

## تولید علم بومی محقق نخواهد شد مگر آنکه در نظریه‌های پیشین خلل ایجاد گردد، خواه خللی بنایی یا خواه مبنایی و ایجاد خلل و ارائه طرح جدیدممکن نخواهد شد مگر با مسلح شدن به تفکر انتقادی و از همین رو باید گفت تفکر انتقادی پیش نیاز تولید علم بومی است

داعیان بیشتری دارد و همین نبود تفکر انتقادی را می‌توان یکی از اسباب اصلی کندهی رشد علم بالاخص در حوزه خطیری علوم انسانی دانست و به جرئت می‌توان گفت یکی از دلایل اصلی ضعف تئوریک در حوزه علوم انسانی همین نکته است. استاددانشگاه بایدم بایموزده‌هم‌بایموزده‌به‌شاگردانش که در زمانه‌ای که هر روزه طرحی نو در باب عالم و آدم در افکنده می‌شود، نظریه موجود در حوزه‌های مختلف فداستی غیرقابل تشکیک ندارند و این تشکیک در بنا یا مبنا هرگز به معنای علم‌ستیزی و عالم‌سوژی نیست چراکه منتقد به دنبال ریشه یابی ایرادات و رفع آنهاست. هرچند ممکن است گاه ایراد وارده از سوی منتقد کل آن نظریه را در مورد اعلام کند، از این رد کلی نیز نباید ابایی داشت چراکه عالمی، نظریه‌علم‌پیشین را درونظری جدید ارائه نموده است، نکته مهم آنکه در نقد کردن باید از نگاه خللی بنایی یا خواه مبنایی و ایجاد خلل و ارائه طرح مغرضانه و معارضانه برحذر بود.به دلیل آنکه مغرض و معارض در بی کشف حقیقت نیست بلکه در بی ارضای خواهش نفسانی خویش است.

بر این اساس، امروزه باید استاید و دانشجویان با گذار از دو نگاه متحجرانه و متجددانه به نگاه منتقدانه که شاید با مسامحه بتوان نگاه مجددانه نامش نهاد میل

## اندیشه

۸۸۴۹۴۱۱

### غزال غزل

### لحظه‌های کاغذی

خسته‌ام از آرزوها، آرزوهای شعاری شوق پرواز مجازی، بال‌های استعاری

لحظه‌های کاغذی را روز و شب تکرار کردن خاطرات بایگانی، زندگی‌های اداری

آفتاب زرد وغمگین، پله‌های روه پایین سقف‌های سرد و سنگین، آسمان‌های اجاری

عصر جدول‌های خالی، پارک‌های این حوالی پرسه‌های بی‌خیالی، نیمکت‌های خماری

رونوشت روزها را روی هم سنجاق کردن شبنه‌های بی‌پناهی، جمه‌های بی‌قراری

عاقبت پرونده‌ام را با غبار آرزوها خاک خواهد بست روزی، باد خواهد بردباری

روی میز خالی من، صفحه باز حوادث در ستون تسلیت‌ها، نامی از ما یادگاری

■ **زنده یاد دکتر قیصر امین‌پور**

### فلسفتنا



دیدگاه علامه جوادی در باب نسبت عقل و نقل(۳)

### سخن عقل از منظر قرآن مسموع و معتبر است

کاری نکرده‌ام تا زیر سؤال بروم.

اگر چیزی بخواهد و نتواند خداوند را زیر سؤال برد عقل برهانی است، لذا خداوند می‌فرماید: «من برای همه امت‌ها پیامبر فرستادم و را از اقدام به ارسال رسل آن است که:لَنْ یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللَّهِ حِجَّةٌ بَعْدَ الرِّسْلِ (نساء، ۱۶۵). یعنی اگر انبیا را نمی‌فرستادم عقل مسرا در قیامت زیر سؤال می‌برد و آدم چگونه است، چرا راهنما نفرستادی تا به وسیله وی هدایت شویم و در چنین روزی زیر سؤال نرویم.»

عقلی که می‌تواند خداوند را در منطقه فعل زیر سؤال ببرد و حجت و برهانش از منظر قرآن کریم معتبر است و خداوند برای دفع آن محذور عقلی، انبیا را ارسال کرده، اگر در مواردی با همان مبانی متقن مطلبی را بدهد که خداوند متعال چنین قرار داده است، فهم او مانند نقل معتبر می‌شود.

■ **چگونگی حل تعارضات عقل و نقل**

نتیجه طبیعی و منطقی قرار گرفتن عقل درون هندسه معرفت دینی آن است که معرفت نسبت به دین و شناخت از اسلام زمانی شکل می‌گیرد که همه منابع معرفتی آن در کنارهم و باهم ملحوظ شوند. بنابراین کسی مجاز نیست به صرف مراجعه به همه قرآن، مدعی شود که در مسئله‌ای دین و عقل این چنین می‌گوید، چه رسد به اینکه با انتخاب یک یاد او به بخواهد نظر اسلام را درباره مطلبی بیان کند.

همانگونه که درون ادله نقلی، به وفور با موارد تعارض و تخصیص و تقیید رویه‌رو هستیم، میان ادله عقلی با ادله نقلی نیز این امور اتفاق می‌افتد. در موارد فراوانی که به حسب ظاهر عقل با نقل معارض به نظر می‌رسد، تعارض بدئی است و راه جمع عرفی و عقلایی میان آن دو باز است، اما در مواردی که عقل و نقل متباین‌اند و تعارض آنها بدئی نیست، چاره‌ای جز رجوع به قطع و ظن با ظاهر و اقوی وجود ندارد.

بر این اساس هر یک از عقل و نقل که قوت بیشتری داشت به آن اخذ شده و دیگری نیست و مردم مورد سؤال قرار می‌گیرند. در اینجا سؤال مورد نظر از جنس استیضاح و انتقاد کردن است. مسئول نبودن خداوند نسبت به بیرون از حوزه خلقت سالبه به انتفاع موضوع است چراکه در این حوزه هیچ‌کس نیست که بخواهد او را استیضاح کند و درباره مسئول نبودن خداوند نسبت به درون این حوزه، خداوند خواهد گفت من